

توضیحات:

- ویژه آزمون آستان قدس رضوی
- منبع etasnim.com
- با قابلیت پرینت

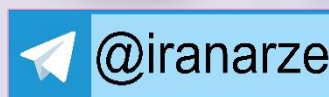
جزوه امام رضا (ع) شناسی

(موسسه قرآنی تسنیم لنجان)

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی آستان قدس رضوی، اینجا بنزید

همچنین جهت مشاهده آخرین اخبار استخدامی، اینجا بنزید

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »



امام هشتم شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) روز یازدهم ذی‌قعدة سال ۱۴۸ هـ. ق در مدینه دیده به جهان گشود. [۱]

دوران امامت آن حضرت ۲۰ سال بود که با سه تن از حکمرانان مستبد عباسی، یعنی هارون (ده سال)، امین (پنج سال) و مأمون (پنج سال) سال معاصر بود. امام رضا در آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هـ. ق در سن ۵۵ سالگی توسط مأمون مسموم شد و در سناباد نوقان که امروزه یکی از محلات مشهد مقدس محسوب می‌شود به شهادت رسید و در محل مرقد فعلی به خاک سپرده شد. [۲]

آن بزرگوار همانند دیگر امامان معصوم (ع) دارنده تمام کمالات و فضائل اخلاقی انسانی در مرتبه اعلی بود. او آن چنان در قلّه شکوهمند کمال و فضیلت قرار داشت که نه تنها دوستان و پیروانش او را ستوده‌اند، بلکه دشمنان کینه توز و سرسخت به مدح و ستایش او پرداخته‌اند. درباره اوصاف اخلاقی آن حضرت «ابراهیم بن عباس» می‌گوید: «هرگز ندیدم که امام رضا (ع) به کسی یک کلمه جفا کند و ندیدم که سخن شخصی را قطع کند و ندیدم که نیازمندی را از درگاه خویش رد کند. او هرگز در حضور افراد تکیه نمی‌داد و هرگز او را ندیدم که با صدای بلند خنده کند، بلکه خنده‌اش تبسم و لبخند بود. وقتی که خلوت می‌کرد و کنار سفره می‌نشست، همه خدمت کاران و غلامان را کنار سفره می‌نشاند». [۳]

آن چه خوانندگان عزیز و محترم در پیش رو دارند، گامی است در بیان فضائل اخلاقی و صفات حمیده و سلوک سیاسی پیشوای هشتم شیعیان امید است که ره توشه‌ای باشد برای پویندگان راه امامت و ولایت.

برترین اندیشمندان

خود امام رضا (ع) در مورد دانش بی‌کران حضرتش و برتری بر اندیشمندان و متفکرین علوم مختلف می‌فرماید: «زمانی من در مسجدالنبی می‌نشستم و در آن موقع دانشمندان زیادی در مدینه بودند، هرگاه یکی از آن‌ها در پاسخ پرسشی عاجز می‌گشت و دیگران هم نمی‌توانستند از عهده جواب برآیند، همگی به من اشاره می‌کردند و مسائل مشکل را مطرح می‌کردند و من پاسخ همه آن‌ها را می‌دادم». [۴]

مرحوم شیخ صدوق می‌گوید: «مأمون در هر جا که احتمال می‌داد دانشمندی باشد و توانایی مناظره و مباحثه با امام رضا (ع) را داشته باشد به مجلس خویش دعوت می‌کرد و او را با امام هشتم (ع) وارد بحث می‌نمود.

او در این زمینه تلاش‌های فراوانی به عمل آورد تا اندیشمندان و نظریه پردازان فرقه‌ها و گروه‌های مختلف اسلامی و غیراسلامی در مباحثه علمی بر آن حضرت پیروز شوند، اما امام رضا (ع) در تمام آن جلسات و مناظره‌های سنگین و پیچیده بر تمام دانشمندان عصر خویش غلبه می‌کرد. آن حضرت با کسی به بحث و مناظره نمی‌پرداخت مگر این که در پایان، طرف مقابل به فضیلت و برتری و دانش سرشار امام هشتم (ع) اعتراف می‌نمود و در برابر استدلال‌های قوی و محکم او سر تعظیم فرود می‌آورد». [۵]

دریای کرم

«یسع بن حمزه» می‌گوید: در مجلس امام رضا (ع) مشغول گفت و گو بودیم که مردی وارد شد و گفت: سلام بر تو ای فرزند پیامبر خدا! من مردی از دوستان شما هستم. اکنون از زیارت خانه خدا بازگشته‌ام و چیزی که بتوانم با آن خود را به خانه برسانم ندارم. مرا به دیارم بفرست، من دارای نعمت و دولت هستم و مستحق صدقه نیستم. آنچه به من ببخشی از سوی شما صدقه خواهم داد. امام (ع) از او خواست بنشیند بعد از پایان جلسه حضرت به خانه رفت و لحظاتی بعد در را بست؛ سپس دستش را از بالای در بیرون آورد و پرسید آن مرد خراسانی کجاست؟ مرد پاسخ داد: این جا هستم. امام (ع) فرمود: این دوپست دینار را بگیر و با آن هزینه سفر را تأمین کن. یکی از یاران حضرت پرسید: فدایت شوم به او مهربانی کردی و چهره پنهان ساختی؟! حضرت فرمود: چون نیازش را برآوردم، نخواستم خواری خواهش را در چهره‌اش ببینم. آیا این حدیث پیامبر (ص) را نشنیده‌ای که فرمود: کار نیکی که پنهان انجام شود، برابر هفتاد حج است. [۶]

مدافع حریم اسلام

مسأله دفاع فرهنگی و علمی از کیان اسلام و جلوگیری منطقی از بدعت‌ها و گمراهی‌ها از ضروریات اسلام است و موجب پاداش‌های عظیم و محبوبیت‌های بسیار بزرگ در پیش گاه خداوند خواهد شد؛ به طوری که پیامبر (ص) در مورد نگهبانی از حریم دین و حکومت اسلامی فرموده است: «یک شب نگهبانی از حریم حکومت اسلامی برتر از هزار شب عبادت که روزش را انسان روزه بگیرد می‌باشد». [۷]

حضرت امام رضا(ع) در این راستا می‌فرماید: «عده‌ای از غالیان، اخباری را در مورد تشبیه به خدا و مسأله جبر در شأن ما به دروغ جعل کردند و با این بیهوده‌گویی‌ها عظمت خدا را کوچک نمودند.

هر کس آن‌ها را دوست بدارد با ما دشمنی نموده و هر کس آنها را دشمن بدارد با ما دوستی نموده است؛ هر کس با آن‌ها رابطه برقرار سازد از ما بریده است و هر کس از آن‌ها ببرد با ما پیوند برقرار نموده است، هر کس نسبت به آن‌ها بی‌اعتنایی کند، به ما نیکی نموده و هر کس به آنها نیکی کند، به ما بی‌اعتنایی و جفا کرده است: هر کس آن‌ها را گرمی بدارد به ما اهانت نموده و هر کس که به آن‌ها اهانت کند، به ما احترام نموده است، هر کس به آنها بدی کند به ما خوبی کرده و هر کس به آن‌ها خوبی کند، به ما بدی نموده است، هر کس آن‌ها را تصدیق کند، ما را تکذیب نموده و هر کس که آنها را تکذیب کند، ما را تصدیق نموده است. هر کسی که شیعه ماست، هرگز آن‌ها را یار خود نگیرد و با آن‌ها همکاری ننماید». [۸]

کرامات رضوی

معجزات و کرامات حضرت رضا(ع) بسیار زیاد است، به طوری که شیخ حرّ عاملی می‌نویسد: «معجزات امام رضا (ع) از حدّ تواتر تجاوز کرده است». [۹]

بنابراین چه بسیار انسان‌هایی هستند که با تشرّف به بارگاه ملکوتی آن امام همام (ع) از دریای بی‌کران کرامتش بهره و نصیبی برده‌اند.

شیخ صدوق می‌گوید: وقتی رکن‌الدوله، یکی از وزرای حکومت آل بویه را از رفتن به زیارت امام علی بن موسی الرضا (ع) با خبر ساختم، به من گفت: مرقد آن امام (ع) را بارها زیارت کرده‌ام و حاجت‌های زیادی از ایشان گرفته‌ام. هنگامی که به آن جا رفتی برای من دعا کن و به جای من زیارت نما که در آن مکان دعا اجابت می‌شود. [۱۰]

«بومنصور عبدالرزاق» وقتی فهمید که حاکم توس (معروف به بیوردی) فرزندی ندارد، به او گفت: چرا به زیارت امام رضا (ع) نمی‌روی تا در آن جا از خداوند فرزندی طلب کنی؟ من بارها در آن جا حوائجی از خداوند خواسته‌ام و خداوند حاجتم را به برکت آن امام بزرگوار بر آورده نموده است. حاکم توس می‌گوید: نزد امام رضا (ع) رفتم و از خداوند حاجتم را خواستم. خداوند فرزند پسری به من عطا کرد. [۱۱]

انبیای قرآن

ره پویان راه یقین و سالکان کوی عشق از آن جایی که دل در گرو ذات اقدس خداوند دارند، کتاب او را پرتوی از ذات الهی و واسطه سخن ربّ مالک با عبد سالک می‌دانند، از این رو با قرآن انس ویژه‌ای داشته و دل و جان و اعمال خویش را با آن گوهر حیات بخش خدایی می‌کنند.

در سیره هشتمین ستاره فروزان آسمان امامت و ولایت انس با قرآن به وضوح دیده می‌شود. آن بزرگوار هر سه روز یک بار تمام قرآن را تلاوت می‌کرد و در آیات آن تدبّر می‌نمود. امام رضا(ع) شب‌ها هنگام خوابیدن، در بستر خویش زیاد قرآن می‌خواند و چون به آیه‌ای می‌رسید که در آن یادای از بهشت یا جهنم شده است، می‌گریست و از خداوند بهشت می‌طلبید و از دوزخ به خداوند پناه می‌برد: «... فاذا مرّ بآیه فیها ذکر جنّه او نار بکی و سأل الله الجنّه و تعوّد به من النار». [۱۲]

همچنین درباره اوصاف قرآن سخنان گهرباری از ایشان به یادگار مانده است که هر خواننده را به فکر و اندیشه در این کتاب وا می‌دارد. آن حضرت قرآن کریم را کتاب هدایت گر، سرچشمه حیات و مایه عزّت دانسته، بنابراین می‌فرماید: «هو حبل الله المتین و عروته الوثقی و طریقته المثلی، المؤدّی الی الجنّه و المنجی من النار لا یخلق من الازمنه و لا یغث علی الالسنه لانه لم یجعل لزمانٍ دون زمانٍ بل جعل دلیل البرهان و حجه علی کلّ انسانٍ لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید؛ [۱۳]

قرآن ریسمان محکم الهی و دستگیره محکم و راهی نمونه و بی‌بدیل است که به بهشت منتهی می‌شود و انسان را از آتش نجات می‌دهد. در طول زمان کهنه نمی‌شود و ارزش و اعتبار خود را از دست نمی‌دهد، زیرا برای یک عصر قرار داده نشده است، بلکه راهنما، برهان و حجّت برای هر انسان است. باطل و نادرستی در آن راه نمی‌یابد، نه از پیش رو و نه از گذشته‌ها. این کتاب فرستاده خدای حکیم و ستوده است.

پاسدار نماز

همه پیامبران و امامان و اولیای خدا حرمت نماز را به بهترین وجه حفظ می‌کردند و آن را با کیفیت بسیار عالی اقامه می‌نمودند. پس از معرفت به خدا و اصول اعتقادات، بر همه چیز آن را مقدّم می‌داشتند.

از منظر حضرت رضا (ع) هیچ عملی برتر و با ارزش‌تر از نماز نیست و آن را در اول وقت اقامه می‌کرد به همین جهت آن حضرت (ع) به «ابراهیم بن موسی» فرمود: «لاتؤخّرَنَّ الصلّوه عن أوّل وقتها الی آخر وقتها من غیر علیّه...» [۱۴] نماز را همیشه در اول وقت شروع کن و آن را بدون علت از اول وقت به تأخیر مینداز...»

امام هشتم به هیچ قیمتی فضیلت نماز اول وقت را از دست نمی‌داد. حتی در مهم‌ترین جلسات سیاسی و علمی امام به نماز اول وقت اهمیت می‌داد. نقل می‌شود که به دستور مأمون، علمای برجسته از فرقه‌های گوناگون در مجالس مناظره حاضر می‌شدند و امام رضا (ع) با آن‌ها بحث و مناظره می‌کرد. در یکی از این مجالس «عمران صائبی» که از دانشمندان بزرگ بود، حاضر شد و درباره توحید با امام رضا(ع) وارد گفت و گو گردید. در آن جلسه امام سؤال‌های او را با حوصله، متانت و استدلال‌های قطعی پاسخ داد و او را به سوی توحید متمایل کرد. هنگامی که بحث و مناظره به اوج خود رسیده بود، حضرت رضا (ع) احساس کرد که وقت اذان ظهر و هنگام نماز است، بنابراین به مأمون فرمود: وقت نماز فرا رسیده است.

عمران صائبی که به حقایقی دست یافته و از دریای دانش سرشار امام هشتم بهره‌هایی برده بود با التماس گفت: آقای من! گفت و گو و پاسخ‌های خویش را قطع مکن، زیرا دل من آماده پذیرش سخنان شماست. اما آن حضرت تحت تأثیر سخنان عاطفی و احساس برانگیز او قرار نگرفت و فرمود: عیبی ندارد نماز را می‌خوانیم و دوباره به گفت و گو ادامه خواهیم داد. در این حال امام و همراهان به اقامه نماز مشغول شدند. حضرت بعد از اقامه نماز دوباره به گفت و گو ادامه داد و پاسخ‌های روشن گرانه خویش را ارایه نمود. [۱۵]

اسوه شجاعت

پس از شهادت حضرت امام موسی کاظم (ع) دوران امامت حضرت امام رضا(ع) در عصر هارون آغاز شد. با این که شرایط بسیار سخت بود امام امامت خود را آشکار و هدایت مردم را شروع کرد.

محمد بن سنان که یکی از شیعیان است می‌گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: «شما چگونه جرأت کردید که بعد از پدرتان، امامت خود را آشکار کنید با این که از شمشیر هارون خون می‌چکد؟» آن حضرت در پاسخ سؤال من فرمود: «همان گونه که پیامبر (ص) در برابر ابوجهل ایستادگی و مقاومت کرد و فرمود: اگر ابوجهل یک دانه مو از سرم بردارد من پیامبر نیستم، من نیز به شما می‌گویم: اگر هارون از سرم یک لخته مو بگیرد، من امام نیستم». [۱۶]

حکیم خردورز

امام رضا (ع) در روزگاری که امامت الهی در حد پادشاهی و ولایت عهدی تنزل یافته بود، از عقل و خرد خویش بیش‌ترین بهره را برد و با تشکیل مناظرات و احتجاجات عقلانی، خردورزان را جذب خویش نمود و عده‌ای از آن‌ها را به راه اصلی و حجت ظاهری و امامت هدایت نمود.

آن حضرت در تمام عرصه‌های زندگی به ویژه عرصه سیاسی اش رفتاری کاملاً حکیمانه و خردورزانه داشت. پذیرش ولایت عهدی در دوران امامتش یک موضع کاملاً عاقلانه بود که توانست تمام شیطنتها و نقشه‌های مأمون را خنثی کند.

نتیجه این خردورزی و تدبیر آن شد که اولاً: افرادی که حتی امام را نمی‌شناختند و یا بغض آن حضرت را در دل داشتند با این تدبیر حکیمانه جزو عاشقان و شیفتگان امام رضا(ع) شدند.

ثانیاً: نه تنها مأمون نتوانست معارضان و مخالفان شیعی را به خود خوش بین سازد، بلکه امام (ع) مایه امید و تقویت روحیه آنان شد و ثالثاً: نه تنها مأمون نتوانست امام (ع) را متهم به حرص بر دنیا و عشق به مقام و منصب نماید، بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزود.

کوتاه سخن این که مأمون در این معامله نه تنها چیزی بدست نیاورد، بلکه بسیاری چیزها را از دست داد. این جا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند که تنها راه آن شیوه توسل به قتل و نقشه بود. [۱۷]

حیات سیاسی

دوران امامت آن حضرت ۲۰ سال (۱۸۳ - ۲۰۳ ق.) بود؛ حدود ۱۰ سال از امامت آن حضرت در عصر خلافت هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی)، قاتل پدر بزرگوارش امام کاظم علیه السلام بود. امام رضا علیه السلام، در این عصر در مدینه می‌زیست و همواره تحت نظر و مورد مزاحمت هارون و حاکمان منصوب از جانب او به سر می‌برد. در حدود سال ۱۹۶ ق. مأمون، فرزند هارون با نیرنگ و قتل امین (برادرش) بر مسند خلافت نشست و خلافت او ۲۱ سال طول کشید. مأمون، امام هشتم علیه السلام را از مدینه به خراسان آورد و به ظاهر می‌خواست با نزدیک جلوه دادن خود به آن حضرت، جلوی شورش‌ها را بگیرد و مردم را از خود راضی نگهدارد.

در مورد تاریخ زندگانی حضرت رضا علیه السلام چه بسا سوالاتی مطرح شود؛ از جمله اینکه:

۱- چرا امام رضا علیه السلام ولایت عهدی را از مأمون پذیرفت؟

۲- دلایل پذیرش ولایت عهدی چیست؟

۳- اوضاع فرهنگی و اجتماعی جامعه آن روز و موضع گیری امام علیه السلام در پذیرش ولایت عهدی چگونه بود و...؟

پس از آنکه امام پیشنهاد خلافت (خلیفه شدن) را نپذیرفت، خود را در برابر نقشه سیاسی دیگری یافت. مأمون بعد از امتناع امام از خلافت، این بار ولایت عهدی خویش را به وی پیشنهاد کرد. امام می دانست که منظور مأمون، تأمین هدف های شخصی است؛ لذا این بار نیز امتناع ورزید؛ ولی اصرار و تهدیدهای مأمون چنان اوج گرفت که امام به ناچار با پیشنهاد او موافقت کرد.

دلایل پذیرش ولایت عهدی

امام رضا علیه السلام به این حقیقت توجه داشت که در صورت نپذیرفتن ولایت عهدی، نه تنها جان خود؛ بلکه جان علویان و دوستدارانش نیز در معرض خطر قرار خواهد گرفت. افزون بر آنچه گفته شد، بر امام لازم بود که جان خویش و شیعیان را از گزندها برهاند؛ زیرا امت اسلامی به وجود آنان و آگاهی بخشیدنشان بسیار نیاز داشت. اینان باید باقی می ماندند تا برای مردم چراغ راه و راهبر و مقتدا در حل مشکلات و هجوم شبهه ها باشند.

آری، مردم به وجود امام و دست پروردگان مکتب وی نیاز داشتند؛ چرا که در آن زمان، موج فکری و فرهنگی بیگانه ای بر جامعه اسلامی چیره شده بود که در قالب بحث های فلسفی و تردید برانگیز نسبت به مبادی خدائشناسی، با خود کفر و الحاد به ارمغان می آورد.

روشن است که رد قاطع ولایت عهدی، امام و پیروانش را به دست نابودی می سپرد؛ علاوه بر این، پذیرش از سوی امام علیه السلام نوعی اعتراف از سوی عباسیان به سهمیم بودن علویان در حکومت بود.

از دیگر دلایل قبول ولایت عهدی از سوی امام، این بود که مردم، اهل بیت علیهم السلام را در صحنه سیاست حاضر ببینند و آنان را به دست فراموشی نسپارند و نیز گمان نکنند که آنان همان گونه که شایع شده بود، فقط عالمان و فقیهانی هستند که در عمل، هرگز به کار ملت نمی آیند. امام خود نیز به این نکته اشاره نموده است؛ هنگامی که «ابن عرفه» از حضرت پرسید: «ای فرزند رسول خدا! با چه انگیزه ای وارد ماجرای ولایت عهدی شدی؟» امام پاسخ داد: «با همان انگیزه ای که جدّم علی علیه السلام وادار به حضور در شورا شد». [۱۸]

و نیز امام با پذیرش این مسئولیت، چهره واقعی مأمون را به همه شناساند و با افشا ساختن نیت و هدف های وی، هرگونه شبهه و تردیدی را در مورد نیت های شوم او برطرف نمود.

آیا امام، رغبتی به این کار داشت؟

اینجا که گفتیم، هرگز دلیلی بر میل باطنی امام برای پذیرفتن ولایت عهدی نیست. همان گونه که حوادث بعدی اثبات کرد، امام علیه السلام می دانست که هرگز از دسیسه های مأمون و دار و دسته اش در امان نخواهد بود و گذشته از جانش، مقامش نیز تا مرگ مأمون پایدار نخواهد ماند. امام به خوبی درک می کرد که مأمون به هر وسیله ای که شده، برای نابودی وی تلاش و اقدام خواهد کرد. تازه اگر هم فرض می شد که مأمون هیچ نیت شومی در دل نداشت، با توجه به سن امام، امید زیستن تا پس از مرگ مأمون بسیار ضعیف می نمود. پس، این دلایل هیچ کدام برای توجیه پذیرش ولایت عهدی از سوی امام کافی نبود.

برنامه پیشگیری امام

از آنجا که امام رضا علیه السلام در پذیرفتن ولایت عهدی اختیاری ندارد و نمی تواند این مقام را وسیله رسیدن به هدف های خویش قرار دهد، زبان های گرانباری پیکر امت اسلامی را تهدید می کند. از سویی، امام نمی تواند ساکت بنشیند و چهره ای موفق در برابر اقدامات دولتمردان نشان دهد... پس باید در برابر مشکلاتی که در آن زمان وجود دارد، برنامه ای بریزد. اکنون درباره این مشکلات سخن خواهیم گفت:

۱- انحراف فرمانروایان

با کمترین توجه در تاریخ، روشن می شود که فرمانروایان اموی و عباسی تا چه حد از نظر عقیدتی و منش عملی، با مبانی دین اسلام تعارض و ستیز داشتند؛ همان اسلامی که با نامش بر مردم حکم می رانند. مردم نیز به موجب تسلط حکومت، «اسلام» را همان گونه می فهمیدند که اجرایش را در متن زندگی خویش مشاهده می کردند. پیامد این اوضاع، انحراف روز افزون و گسترده از خط صحیح اسلام بود که دیگر مقابله با آن، آسان نبود.

۲- عالمان فرومایه و عقیده جبر

گروهی خود فروخته که فرمانروایان، آنها را «عالم» می خواندند، برای خشنودی حکومت ها، مفاهیم و تعالیم اسلامی را به بازی می گرفتند تا بتوانند «دین» را طبق دلخواه حکمرانان استخدام کنند و خود نیز به پاس این خدمتگزاری، به نعمت و ثروتی برسند. این مزدوران حتی عقیده «جبر» را جزو عقاید اسلامی قرار دادند؛ عقیده فاسدی که بی مایگی آن بر همگان روشن است. این عقیده به این دلیل رواج داده شد تا حکمرانان بتوانند آسان تر به استثمار مردم بپردازند و هرکاری که می کنند، قضا و قدر الهی معرفی شود تا کسی جرأت اعتراض نداشته باشد. در زمان امام رضا علیه السلام از عمر این عقیده فاسد، یک قرن و نیم می گذشت؛ یعنی از آغاز خلافت معاویه تا زمان مأمون.

۳- تحریم قیام

عالمان خود فروخته دستگاه جور، قیام بر ضد سلاطین ستمگر را از گناهان بزرگ می شمردند و با همین دستاویز، از برخی عالمان بزرگ اسلامی سلب آبرو می کردند. این دسته از عالمان درباری «تحریم قیام و انقلاب» را از عقاید دینی می شمردند. [۱۹]

برنامه امام رضا علیه السلام

امام علیه السلام با سرگرم دیدن حکمرانان، فرصت کوتاهی به دست آورد تا وظیفه خود را برای آگاه کردن مردم ایفا نماید. این فرصت، همان فاصله زمانی بین درگذشت هارون الرشید و قتل امین بود؛ ولی شاید بتوان گفت که فرصت مزبور - البته به شکلی محدود - تا پایان عمر امام در سال ۲۰۳ ق. نیز امتداد یافت. امام با شگرد ویژه خود، نفوذ گسترده ای بین مردم پیدا کرد و حتی نوشته هایش را در شرق و غرب کشور اسلامی منتشر می کردند.

موضع گیری های امام علیه السلام

امام رضا علیه السلام مواضع گوناگونی برای رو به رو شدن با توطئه های مأمون اتخاذ می کرد که مأمون انتظارش را نداشت.

موضع نخست

امام تا وقتی در مدینه بود، از پذیرفتن پیشنهاد مأمون خودداری کرد و آن قدر سرسختی نشان داد تا برای همه روشن شود که مأمون به هیچ قیمتی از او دست بردار نیست. حتی برخی از متون تاریخی به این نکته اشاره کرده اند که دعوت امام از مدینه به مرو، به اختیار خود او نبوده است. اتخاذ چنین موضع سرسختانه ای بدین دلیل بود که حضرت به خوبی به توطئه ها و هدف های پنهان مأمون آگاهی دارد... تازه با این شیوه، امام توانسته بود شک مردم را نیز پیرامون آن رویداد برانگیزد.

موضع دوم

به رغم آنکه مأمون از امام خواسته بود از خانواده اش هرکه را می خواهد همراه خویش به مرو بیاورد، امام با خود هیچ کس؛ حتی فرزندش امام جواد علیه السلام را هم به همراه نبرد. در حالی که این سفر، سفر کوتاهی نبود. امام حتی می دانست از این سفر بازگشتی نخواهد داشت.

موضع سوم

امام در نیشابور، در میان ده ها و بلکه صدها هزار تن از مردم استقبال کننده، روایت «سلسله‌الذَّهب» زیر را خواند: «حدَّثنی ابی موسی الکاظم، عن ابیه جعفر الصادق، عن ابیه محمد الباقر، عن ابیه علیّ زین العابدین، عن ابیه شهید کربلاء، عن ابیه علیّ المرتضی قال: حدَّثنی حبیبی و قرّه عینی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال: حدَّثنی جبریل علیه السلام قال: سمعتُ ربَّ العزّه یقول: کلمه لا اله الا الله حصنی فَمَنْ قالها دخل حصنی و مَنْ دخل حصنی امن من عذابی» [۲۰]

پدرم موسی کاظم، از پدرش جعفر صادق، از پدرش محمدباقر، از پدرش زین العابدین، از پدرش شهید کربلا، از پدرش علی مرتضی نقل کرد که فرمود: دوست من و نور چشم من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: جبرئیل علیه السلام گفت که: از پروردگار شنیدم که فرمود: کلمه «لا اله الا الله» (توحید) دژ من است، پس هرکس آن را بگوید، داخل دژ من شده است و هرکس به دژ من وارد شود، از عذاب من در امان است».

صاحب کتاب نیشابور می گوید: «شمرده شد بیش از ۲۰ هزار نفر این حدیث را می نوشتند» [۲۱]

در کتاب اعیان الشیعه آمده است: امام در فقره آخر حدیث «سلسله الذّهب» پس از اندکی تأمل، به آنها (حضار و نویسندگان) فرمود: این موضوع شروطی دارد: «و انا من شروطها؛ پذیرش امامت از جمله شروط آن (ایمنی از عذاب الهی به واسطه پذیرش توحید) است.» ۲۰ هزار یا به قولی ۲۴ هزار نفر، این سخن را نوشتند» [۲۲]

«احمد بن حنبل»، رئیس مذهب حنابله در جامع مُسند معروف به مسند احمد، می گوید: «اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود، شفا می یابد!»

جالب اینکه امام در آن شرایط، هرگز مسایل فرعی دین و زندگی مردم را عنوان نکرد؛ نه از نماز و روزه و از این قبیل مطالب چیزی گفت و نه مردم را به زهد و آخرت اندیشی تشویق کرد. امام حتی از آن موقعیت شگرف برای تبلیغ به نفع شخص خویش نیز سود نجست و با آنکه به یک سفر سیاسی به مرو می رفت، هرگز مسایل سیاسی یا شخصی خویش را با مردم در میان ننهاده. به جای همه اینها، امام به عنوان رهبر حقیقی مردم، توجه همگان را به مسئله ای که مهم ترین مسئله زندگی حال و آینده شان به شمار می رفت، جلب کرد.

آری، امام در آن شرایط حساس فقط بحث «توحید» را پیش کشیدند؛ چرا که توحید پایه هر زندگی با فضیلتی است که ملت ها به کمک آن از هر بدبختی و رنجی، رهایی می یابند. اگر انسان توحید را در زندگی خویش گم کند، همه چیز را از کف داده است.

رابطه ولایت و توحید

پس از خواندن حدیث توحید، ناقه امام به راه افتاد؛ ولی هنوز دیدگان هزاران انسان شیفته به سوی او بود. همچنان که مردم غرق در افکار خویش بودند و یا به حدیث توحید می اندیشیدند، ناگهان ناقه ایستاد و امام سر از عمارت بیرون آورد و با صدای رسا فرمود: «کلمه توحید شروطی هم دارد، و آن از جمله من هستم.» در این جا، امام یک مسئله بنیادین دیگری را عنوان کرد؛ یعنی «ولایت» که همبستگی شدیدی با «توحید» دارد؛ چرا که اگر ملتی خواهان زندگی با فضیلت است، پیش از آنکه مسئله رهبری حکیمانه و دادگرانه برایش حل نشود، هرگز امورش به سامان نخواهد رسید. اگر مردم به ولایت نگرند، جهان صحنه تاخت و تاز ستمگران و استعمارگران خواهد بود که برای خویش حق قانونگذاری - که مختصّ خداست - قائل شده و با اجرای احکامی غیر از حکم خدا، جهان را به وادی بدبختی، شقاوت، سرگردانی و بطالت خواهند کشاند.

اگر به راستی رابطه ولایت با توحید را درک کنیم، درخواست یافت که فرموده امام «و آن شرط، من هستم» یک مسئله شخصی نبوده است. هدف امام این بود تا یک موضوع اساسی و کلی را خاطر نشان سازد. بنابراین پیش از قرائت حدیث مزبور، سلسله آن را هم ذکر می کند و به مخاطب می فهماند که این حدیث، کلام خداست که از زبان پدرانش نقل شده و آنان نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده اند. چنین شیوه ای در نقل حدیث، از امامان ما بسیار کم سابقه است؛ مگر در موارد بسیار نادری مانند این جا که امام می خواست «رهبری امت» را به مبدأ اعلی و خدا پیوند دهد.

امامت، مقام الهی

امام در نیشابور از فرصت به دست آمده برای بیان این حقیقت سود جست و در برابر صدها هزار نفر، خویشان را به حکم خدا، «امام مسلمانان» معرفی کرد. بنابراین، امام بزرگ ترین هدف مأمون را با آگاهی بخشیدن به توده های مردم، درهم کوبید؛ زیرا مأمون می خواست با کشاندن امام به مرو، از وی اعتراف بگیرد که بنی عباس و حکومتش قانونی است.

نکته مهم

امامان علیهم السلام در هر مسئله ای که ممکن بود «تقیّه» را روا بدانند، در مسئله امامت هرگز تقیّه نمی کردند. روشن است که تقیّه نکردن در بیشتر موارد، برایشان خطرناک بود و این، خود حاکی از اعتماد و اعتقاد عمیق امامان علیهم السلام به حقانیت ادعایشان بود. از باب مثال، در زندگی امام کاظم علیه السلام مشاهده می کنیم که آن حضرت با ستمگری چون هارون الرشید برخورد می کند؛ ولی بارها و در فرصت های گوناگون حق خویش را برای رهبری و امامت به رخ او می کشد و خود را امام و جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم می داند. [۲۳] هارون نیز در مواردی به حقانیت امام علیه السلام اعتراف می کند.

موضع چهارم

امام علیه السلام چون به مرو رسید، ماه ها گذشت و او همچنان از موضع منفی با مأمون سخن می گفت. او نه پیشنهاد خلافت و نه پیشنهاد ولایت عهدی؛ هیچ کدام را نمی پذیرفت تا اینکه مأمون با تهدیدهای پی در پی قصد جان حضرت را کرد.

امام با موضع خود، زمینه را طوری آماده کرد تا مأمون را رویاروی حقیقت قرار دهد. امام فرمود: «می خواهم کاری کنم که مردم نگویند علی بن موسی به دنیا چسبیده؛ بلکه این دنیاست که از پی او روان شده است». حضرت با این شگرد، به مأمون فهماند که نیرنگش موفقیت آمیز نبوده و در آینده نیز همین گونه خواهد بود.

موضع پنجم

امام رضا علیه السلام به همین جا بسنده نکرد؛ بلکه در هر فرصتی تأکید می کرد که مأمون او را به اجبار و با تهدید، به ولایت عهدی رسانده است. امام، مردم را در فرصت های مناسب آگاه می نمود که مأمون به زودی دست به نیرنگ زده، پیمان خود را خواهد شکست. حضرت به صراحت می فرمود که به دست کسی جز مأمون کشته نخواهد شد و کسی جز او، امام را مسموم نخواهد کرد و این موضوع را حتی پیش روی مأمون هم فرموده بود.

امام تنها به گفتار بسنده نمی کرد؛ بلکه رفتارش در طول مدت ولایت عهدی، همه از عدم نارضایتی و مجبور بودنش حکایت می کرد.

موضع ششم

امام علیه السلام از کوچک ترین فرصت ها سود می جست تا به دیگران یادآوری کند که مأمون در اعطای سِمَت ولایت عهدی کار مهمی نکرده، جز آنکه در راه برگرداندن حقّ مسلم و غضب شده او، گام برداشته است. امام قانونی نبودن خلافت مأمون را پیوسته به مردم خاطر نشان می ساخت.

نخست در شیوه اخذ بیعت می نگرییم که امام، جهل مأمون نسبت به شیوه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را که مدعی جانشینی اش بود، برملا ساخت. مردم برای بیعت با امام آمده بودند، که امام دست خود را به گونه ای نگاه داشت که پشت دست در برابر صورتش و روی دست رو به مردم قرار می گرفت. مأمون به وی گفت: چرا دستت را برای بیعت پیش نمی آوری؟ امام فرمود: «تو نمی دانی که رسول خدا به همین شیوه از مردم بیعت می گرفت؟» [۲۴]

از نکات قابل توجه دیگر، این است که در مجلس بیعت، امام به جای ایراد سخنرانی طولانی، عبارات کوتاه زیر را بر زبان جاری ساخت:

«ما به خاطر رسول خدا بر شما حقی داریم و شما نیز به خاطر او بر ما حقی. هرگاه شما حق ما را در نظر بگیرید، بر ما نیز واجب است که حق شما را منظور بداریم». این جملات، میان مورخان و سیره نویسان، معروف است و غیر از آن نیز چیزی از امام علیه السلام در آن مجلس نقل نشده است.

امام حتی از کوچک ترین سپاسگزاری از مأمون خودداری کرد و این، خود موضع سرسختانه و قاطعی بود که ماهیت بیعت را در ذهن مردم، به خوبی ترسیم می کرد و در ضمن، موقعیت امام را نسبت به زمامداری در همان مجلس حسّاس می فهماند.

اعتراف

روزی مأمون خواست از امام اعتراف بگیرد که علویان و عباسیان در درجه خویشاوندی با پیامبر، با هم یکسانند؛ تا به گمان خویش ثابت کند که خلافتش و جانشینانش همه بر حق بوده است.

مأمون و امام رضا علیه السلام با هم قدم می زدند که مأمون به حضرت گفت: ای ابوالحسن! من پیش خود اندیشه ای دارم که سرانجام به درست بودن آن پی برده ام. آن، اینکه ما و شما در خویشاوندی با پیامبر، یکسان هستیم؛ بنابراین، اختلاف شیعیان ما همه ناشی از تعصّب و سبک اندیشی است.

امام فرمود: «این سخن تو پاسخی دارد که اگر بخواهی، می گویم و گرنه، سکوت می کنم.» مأمون اصرار کرد که: نه، نظر خود را بگوئید تا ببینم شما در این باره چگونه می اندیشید.

امام پرسید: «بگو ببینم اگر هم اکنون خداوند، پیامبرش محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بر ما ظاهر گرداند و او به خواستگاری دختر تو بیاید، آیا موافقت می کنی؟»

مأمون پاسخ داد: سبحان الله! چرا موافقت نکنم؟ مگر کسی از رسول خدا روی برمی گرداند!

امام بی درنگ افزود: «بسیار خوب! حالا بگو ببینم آیا رسول خدا می تواند از دختر من هم خواستگاری کند؟»

مأمون در دریایی از سکوت فرو رفت و سپس بی اختیار چنین اعتراف کرد: آری، به خدا سوگند! که شما در خویشاوندی به مراتب به او نزدیک تر هستید تا ما! [۲۵]

آنچه امام در سند ولایت عهدی نوشت، از موضع گیری های دیگرش مؤثرتر بود. در هر سطر و هر کلمه که به خط امام نوشته شده، معنایی عمیق نهفته و به وضوح بیانگر برنامه اش برای مواجه شدن با توطئه های مأمون است. امام با توجه به این نکته که سند ولایت عهدی در سراسر قلمرو اسلامی منتشر می شود، آن را وسیله ابلاغ حقایق مهم به امت اسلامی قرار داد. حضرت با این کار از مقاصد و اهداف باطنی مأمون پرده برداشت و بر حقوق علویان پافشرد و توطئه ای را که برای نابودی آنان انجام می شد، آشکار کرد. امام در این سند، نوشته خود را با جمله هایی آغاز می کند که به ظاهر تناسبی با موارد مشابه ندارد.

«ستایش برای خداوندی است که هر چه بخواهد، همان کند. هرگز چیزی بر فرمانش نتوان افزود و از تنفیذ مقدراتش نتوان سر باز زد...»

آنگاه به جای آنکه خداوند را در برابر مقامی که به او بخشید (ولایت عهدی) سپاس بگوید، با کلماتی که در ظاهر بی تناسب با آن مقام است، پروردگار را چنین توصیف می کند: «و از حقانیت چشم ها و از آنچه در سینه ها پنهان است، آگاهی دارد.»

امام علیه السلام با انتخاب این جملات می خواهد مردم را به خیانت ها و نقشه های پنهانی توجّه دهد. سپس چنین ادامه می دهد: «و درود خدا بر پیامبرش محمد، خاتم پیامبران، و بر خاندان پاک و مطهرش باد...»

در آن عصر هرگز روش نگارش، چنین نبود که در اسناد رسمی پس از درود بر پیغمبر، کلمه «خاندان پاک و مطهرش» را نیز بیفزایند؛ اما امام می خواست با آوردن این کلمات، به پاکی اصل و دودمان خویش اشاره کند و به مردم بفهماند که اوست که به چنین خاندان مقدّس و ارجمندی تعلق دارد؛ نه مأمون. امام در ادامه می نویسد: «...امیرالمؤمنین حقوقی از ما می شناخت که دیگران بدان آگاه نبودند.»

حال می پرسیم: این چه حقی است که مردم، حتی عباسیان به جز مأمون، آن را درباره امام نمی شناختند؟ آیا مگر ممکن است امت اسلامی منکر آن باشند که وی فرزند دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود؟! بنابراین، آیا گفته امام اعلانی به امت اسلامی نبود که مأمون چیزی را در اختیارش قرار داده که حق خود حضرت بوده؟! حقی که پس از غضب، دوباره به دست اهلش بر می گشت. آری، حقی که مردم آن را نمی شناختند، «حق طاعت» بود. البته امام علیه السلام در برابر هیچ کس، حتی مأمون و دولتمردان، در اظهار این حقیقت تقیّه نمی کرد.

از عبارات دیگر، امام رضا علیه السلام که در سند ولایت عهدی آمده، چنین است: «و او (مأمون) ولایت عهدی خود و فرمانروایی این قلمرو بزرگ را به من واگذار کرد، البته اگر پس از وی زنده باشم...!»

امام با جمله «البته اگر پس از وی زنده باشم»، بدون شک اشاره به تفاوت فاحش سنی خود با مأمون داشت و در ضمن می خواست توجه مردم را به غیر طبیعی بودن آن ماجرا و بی میلی خودش جلب کند. امام نوشته خود را چنین ادامه می دهد: «هرکس گرهی را که خدا، بستنش را امر کرده، بگشاید و ریسمانی که همو استواری اش را پسندیده، قطع کند، به حریم خداوند تجاوز کرده است؛ چه او با این عمل، امام را تحقیر نموده و حرمت اسلام را دریده است...» امام با این جملات به حق خود اشاره داشت که توسط مأمون و پدران او غضب شده بود.

پس منظور وی از گره و ریسمانی که نباید هرگز گسسته شود، خلافت و رهبری است، که نباید پیوندش را از خاندانی که خدا مأمور این امر کرده است، جدا نمود.

امام در ادامه می فرماید: «...در گذشته کسی این چنین کرد؛ ولی برای جلوگیری از پراکندگی در دین و جدایی مسلمانان، اعتراضی به تصمیم ها نشد و امور تحمیلی به عنوان راه گریز، تحمل گردید.» [۲۶]

در این کلام، گویا امام به مأمون کنایه می زند و به او می فهماند که باید به اطاعت وی در آید و بر ترمّد و توطئه علیه وی، علویان و شیعیان اصرار نورد. امام با اشاره به گذشته، دورنمای زندگی علی علیه السلام و خلفای معاصرش را ارائه می دهد که چگونه او را به ناحق از صحنه سیاست و خلافت کنار زدند و او نیز برای جلوگیری از تشتت مسلمانان، بر تصمیم هایشان گردن می نهاد و اشتباهاتشان را نیز تحمل می نمود.

امام سپس می افزاید: «...خدا را بر خویشتن گواه می گیرم که اگر رهبری مسلمانان را به دستم دهد، با همه؛ به ویژه بنی عباس به مقتضای اطاعت از خدا و سنت پیامبرش عمل کنم؛ هرگز خونی را به ناحق نریزم و ناموس و ثروتی را از چنگ دارنده اش به در نیآورم، مگر در آنجا که حدود الهی مرا دستور داده است...»

اینها همه کنایه و تعرض به جنایات بنی عباس است؛ زیرا آنها چه نابسامانی‌ها که در زندگی علویان پدید نیاموردند و چه جان‌ها و خانواده‌هایی که به دست آنان تار و مار و آواره نگردیدند؟

امام، تعهد می‌کند که به مقتضای اطاعت از خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با همه و به ویژه با عباسیان رفتار می‌کند و این، درست همان خطی است که علی علیه السلام خود را بدان ملزم کرده بود.

پیروی از خط و برنامه علی علیه السلام برای مأمون و عباسیان نیز قابل تحمل نبود و آن را به زیان خود می‌دیدند.

امام همچنین می‌افزاید: «اگر چیزی از پیش خود آوردم، یا در حکم خدا تغییر و دگرگونی نمودم، شایسته این مقام نبوده، خود را مستحق کیفر نموده ام و من به خدا پناه می‌برم از خشم او...»

طرح این جمله، برای مبارزه با عقیده رایج در میان مردم بود که عالمان درباری و فاسد چنین به ایشان فهمانده بودند که: خلیفه یا هر حکمرانی، مصون از هرگونه کیفر و بازخواستی است؛ چه او در مقامی برتر از قانون قرار گرفته و دست به هر جرم و انحرافی بیالاید، کسی نباید بر او اشکال بگیرد، تا چه رسد به قیام بر ضد او!

امام علیه السلام با توجه به شیوه مأمون و سایر خلفای عباسی می‌خواست این معنا را به همگان تفهیم کند که فرمانروا باید پاسدار نظام و قانون باشد، نه آنکه برتر از آن قرارگیرد؛ از این رو هرگز نباید از کیفر و بازخواست مصون بماند.

امام علیه السلام در پایان دست‌نوشته خویش در پشت سند ولایت عهدی، تنها خداوند را بر خویشتن شاهد می‌گیرد و هرگز مأمون یا افراد دیگر حاضر در آن مجلس را به عنوان شهود بر نمی‌گزیند؛ چون می‌دانست که در دل هایشان نسبت به وی چه می‌گذرد. اهمیت این نکته آنجا روشن می‌شود که می‌بینیم مأمون با خط خویش سند مزبور را می‌نویسد، آن هم با متنی بسیار طولانی و بعد به امام می‌گوید: «موافقت خود را با خط خویش بنویس و خدا و حاضران را نیز شاهد بر خویشتن قرار بده.»

موضع هشتم

امام برای پذیرفتن مقام ولایت عهدی شروطی گذاشت و در آنها از مأمون خواست: «امام هرگز کسی را بر مقامی نگمارد و نه کسی را عزل و نه رسم و سنتی را نقض کند و نه چیزی از وضع خود را دگرگون سازد و از دور، مشاور در امر حکومت باشد.» [۲۷]

مأمون به تمام این شروط پاسخ مثبت داد؛ بنابراین، امام بر پاره‌ای از هدف‌های مأمون خط بطلان کشید؛ زیرا اتخاذ چنین موضعی، آفاری در پی داشت که عبارتند از:

(الف) متهم ساختن مأمون به برانگیختن شبهه‌ها و ابهام‌های بسیاری در ذهن مردم.

(ب) اعتراف نکردن به قانونی بودن سیستم حکومتی وی.

(ج) سیستم موجود، هرگز نظر امام را به عنوان یک نظام حکومتی تأمین نمی‌کرد.

(د) مأمون بر خلاف نقشه‌هایی که در سر پروراند، دیگر با قبول این شروط نمی‌توانست کارهایی را به دست امام انجام دهد.

(ه) امام هرگز حاضر نبود تصمیم‌های قدرت‌حاکمه را عملی سازد.

(و) امام، نهایت پارسایی و زهد خود را با جعل این شروط به همگان اثبات کرد.

آنان که امام رضا علیه السلام را به خاطر پذیرفتن ولایت عهدی به دنیا دوستی متهم می‌کردند، باتوجه به این شروط، متقاعد گردیدند که بالاتر از این حد، درجه‌ای برای زهد قابل تصور نیست. امام با این کار، نه تنها پیشنهاد خلافت و ولایت عهدی را رد کرد؛ بلکه پس از اجبار به پذیرفتن آن، با قبولاندن این شروط به مأمون، خود را در عمل از صحنه سیاست به دور نگاه داشت.

موضع نهم

امام به مناسبت برگزاری دو «نماز عید» استراتژی‌ای اتخاذ کرد که جالب توجه است. در یکی از اعیاد، ماجرا چنین رخ داد

مأمون از امام درخواست نمود که با مردم نماز عید را برگزار نماید تا با سخنرانی وی آرامشی به قلبشان فرود آید و با پی بردن به فضایل امام، اطمینان عمیقی نسبت به حکومت بیابند.

امام پس از دریافت این پیام، شخصی را نزد مأمون فرستاد تا به او بگوید: مگر یکی از شروط ما این نبود که من دخالتی در امر حکومت نداشته باشم؟ بنابراین، مرا از اقامه نماز معاف بدار! مأمون پاسخ داد که: می خواهم امر ولایت عهدی در دل مردم و لشکریان، رسوخ یابد تا احساس اطمینان کرده، بدانند خدا چگونه تو را بدان برتری بخشیده است! امام با اصرار مأمون رو به رو شد؛ بنابراین شرط کرد که: «من به [جایگاه] نماز آن چنان خواهم رفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیرمؤمنان علی علیه السلام می رفتند».

مأمون شرط امام را پذیرفت. از سوی دیگر، مأمون به فرماندهان و همه مردم دستور داد که قبل از طلوع آفتاب بر در منزل امام اجتماع کنند.

از این رو، تمام خیابان ها و کوچه ها مملو از جمعیت شد. از کوچک و پیر، زن و مرد، همه با اشتیاق گرد آمدند و همه فرماندهان نیز سوار بر مرکب های خویش در اطراف خانه امام به انتظار طلوع آفتاب ایستادند.

همین که آفتاب طلوع نمود، امام از جا برخاست، خود را شست و شو داد و عمامه ای سفید بر سر نهاد. آنگاه با معطر ساختن خویش، با گام هایی استوار به راه افتاد. امام از خادمان منزل نیز خواست که همین گونه به راه بیفتند. همه در حالی که امام را در حلقه خود گرفته بودند، از منزل خارج شدند. امام سر به آسمان برداشت و با صدایی نافذ چهار بار تکبیر گفت. گویی هوا و دیوارها تکبیرش را پاسخ می گفتند.

فرماندهان ارتش و مردم بر در منزل منتظر ایستاده و خود را به بهترین وجهی آراسته بودند. امام با اطرافیانش با پای برهنه از منزل خارج شد، لحظه ای بر در منزل توقف کرد و این کلمات را بر زبان جاری ساخت:

«الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا. الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام، والحمد لله علی ما ابلانا».

امام علیه السلام این جملات را با صدای بلند می خواند و مردم نیز یک صدا با او تکبیر می گفتند. شهر مرو یکپارچه غوغا شده بود و مردم تحت تأثیر آن شرایط به گریه افتاده، شهر را زیر پای خود به لرزه انداخته بودند. فرماندهان ارتش و نظامیان چون با آن صحنه مواجه شدند، همه بی اختیار از مرکب ها به زیر آمده، کفش های خویش را در آوردند. امام به سوی مصلاً حرکت کرد؛ ولی هر قدمی که به پیش می رفت، می ایستاد و چهار بار تکبیر می گفت.

گزارش صحنه های مهیج این حرکت به گوش مأمون رسید. وزیرش، «فضل» به او گفت: اگر امام به همین شیوه راه خود را تا جایگاه نماز ادامه دهد، مردم چنان شیفته اش خواهند شد که دیگر ما تأمین جانی نخواهیم داشت؛ بنابراین، بهتر است او را از نیمه راه بازگردانیم.

مأمون نیز همین گونه با امام رفتار کرد؛ یعنی حضرت را از رسیدن به مصلاً بازداشت و امام جماعت همیشه را مأمور گزاردن نماز عید نمود.

در آن روز وضع مردم بسیار آشفته شد و صفوفشان در نماز، دیگر به نظم نپیوست.

رفتار و آداب معاشرت عمومی امام علیه السلام - چه پیش از ولایت عهدی و چه پس از آن - به گونه ای بود که پیوسته نقشه های مأمون را برهم می زد. هرگز مردم ندیدند امام علیه السلام تحت تأثیر زرق و برق شئون حکومتی قرار گرفته و در نحوه رفتار و سلوکش با مردم اندکی تغییر پدیده آید.

ابراهیم بن عباس، - منشی عباسیان - می گوید: «هرگز کسی را با سخنانش نیاززد. هرگز کلام کسی را نیمه کاره قطع نکرد. هیچ گاه در بر آوردن نیاز کسی به حدّ توانش کوتاهی ننمود. در برابر کسی که پیشش می نشست، هرگز پاهایش را دراز نمی کرد و از روی ادب حتی تکیه هم نمی داد. کسی از کارکنان و خدمتگزارانش هرگز از او ناسزا شنید. هرگز بوی زنده ای از بدن وی استشمام نشد. در خندیدن، قهقهه سر نمی داد و سر سفره اش خدمتگزاران و حتی دربانان نیز می نشستند...»

بی شک این صفات پسندیده در محبوبیت امام نقش بزرگی ایفا می کرد؛ به طوری که او را در نظر خاص و عام به عنوان شخصیتی پسندیده تر از هرکس دیگر، جلوه می داد.

امام علیه السلام مقام حکمرانی را هرگز به عنوان یک مزیت تلقی نمی کرد؛ بلکه آن را مسئولیتی بزرگ می دانست .

سخن آخر

مواضعی که ذکر شد، برای روشن شدن برنامه امام رضا علیه السلام بود که جهت خنثی کردن نقشه ها و توطئه های مأمون، در پیش گرفته شده و برای خنثی کردن نقشه های شوم مأمون کافی بود. برنامه امام برای شکست و ناکامی مأمون، چنان موفق بود که عاقبت مأمون - لعنه الله علیه - به کشتن آن امام همام همت گماشت، تا به این وسیله، خود را از چنگال رسوایی هایی که پیوسته برایش پیش می آمد، برهاند. و سرانجام مأمون به هدف شوم خود جامه عمل پوشاند و آن حضرت را مسموم و شهید کرد و لعنت ابدی را برای خود و دودمانش خرید.

والحمد لله الذی هدانا لهذا بسببیه و القی فی قلوبنا حبه و رزقنا زیارتنا و بیده شفاعتنا یوم القیامه/ صفر ۱۴۴۳

- [۱] اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۸۶.
- [۲] الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ص ۳۰۴.
- [۳] عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۸۲.
- [۴] بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۹، ص ۱۰۰.
- [۵] مأخذ قبل، ج ۱، ص ۱۵۲.
- [۶] اصول کافی، ج ۴، ص ۲۴.
- [۷] نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، حدیث ۱۳۵۵.
- [۸] اثباه الهداه، شیخ حرّ عاملی، ج ۷، ص ۴۴۶-۴۴۵.
- [۹] همان، ج ۶، ص ۱۱۷.
- [۱۰] همان، ج ۶، ص ۱۰۳.
- [۱۱] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۹.
- [۱۲] همان، ص ۱۹۶.
- [۱۳] بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۰.
- [۱۴] همان، ج ۴۹، ص ۴۹.
- [۱۵] التوحید، شیخ صدوق، ص ۴۳۴.
- [۱۶] انوار البهیة، محدث قمی، ص ۳۴۰.
- [۱۷] گزیده‌ای از پیام مقام معظم رهبری (دامت توفیقاته) به نخستین کنگره حضرت امام رضا(ع) به نقل از مجله بایسدار اسلام، شماره ۲۷۳، شهریور ۱۳۸۳، ص ۱۳.
- [۱۸] مناقب آل ابی طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۶۴؛ معادن الحکمه، ص ۱۹۲؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۰؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.
- [۱۹] احمد بن حنبل در رساله السنه به این موضوع تصریح کرده که این البته از عقاید اهل حدیث و سنت است. ابویعلی در طبقات الخنابله، ج ۱، ص ۲۶ آن را نقل کرده و اشعری نیز در مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۳۲ و در الایانه، ص ۹ بدان اشاره کرده است.
- [۲۰] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۵.
- [۲۱] تاریخ نیشابور.
- [۲۲] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۸.
- [۲۳] الصواعق المحرقة؛ ینابیع الموده؛ وفيات الاعیان؛ بحار الانوار؛ قاموس الرجال و منابع دیگر.
- [۲۴] مناقب آل ابی طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۶۴ و ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۴؛ علل الشرایع. مقاتل الطالبیین؛ نورالابصار؛ زهه‌الجلیس؛ عیون اخبار آل رضا.
- [۲۵] کنز الفوائد، کراچی، ص ۱۶۶؛ الفصول المختاره من العیون والمحاسن، ص ۱۵ و ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۸؛ مسند الامام رضا(ع)، ج ۱، ص ۱۰۰.
- [۲۶] بسیار احتمال دارد که امام به جمله عمر(بیعت با ابوبکر، گریز گاهی بود) اشاره کرده؛ ولی آن چنان تعمیم داده که شامل بیعت های دیگر نیز بشود؛ چرا که بیعت با خود عمر، عثمان، معاویه و دیگران نیز همه راه گریز بودند...
- [۲۷] الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۲۴۱؛ نورالبصائر، ص ۴۳ به بعد؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰ و ج ۲، ص ۱۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۳؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۸؛ اعلام الوری، ص ۲۳۰؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۴، ۳۵ و صفحات دیگر؛ ارشاد، مفید، ص ۳۱۰؛ روضه‌الواعظین، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

ایران عرضه

مرجع نمونه سوالات

آزمون های استخدامی

به همراه پاسخنامه تشریحی

خدمات ایران عرضه:

- ارائه اصل سوالات آزمون های استخدامی
- پاسخنامه های تشریحی سوالات
- جزوات و درسنامه های آموزشی

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی آستان قدس رضوی، اینجا بزنید

همچنین جهت مشاهده آخرین اخبار استخدامی، اینجا بزنید

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »

